

فلسفه دین، دوره ۱۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۴
صفحات ۵۴۴-۵۱۵

آسیب‌شناسی زمانه حضرت علی علیه السلام و موانع تحقق حکومت دینی با تأکید بر نهج البلاغه

حسن مهرنیا*

استادیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۲)

چکیده

یکی از اشکال‌هایی که برخی از نواندیشان و حامیان جدایی دین از سیاست مطرح می‌کنند، این است که اگر برپایی حکومت دینی امکان‌پذیر بود، باید در ادوار مختلف تاریخی و زمان زعامت انبیای عظام الهی، یا دستکم در دوران حیات ائمه معصومین علیهم السلام شاهد تحقق عینی چنین امری می‌بودیم و حکومت دینی و الهی تشکیل می‌شد. این افراد بدون توجه به مضمون و محتوای آیات قرآنی و همچنین روایات فراوان مأثور از ائمه معصومین علیهم السلام که برپایی حکومت الهی و دینی در مقاطعی از تاریخ بشر توسط انبیای الهی را تأیید کرده‌اند، به‌طور کلی چنین امری را انکار می‌کنند و بر طبل جدایی دین از سیاست می‌کوبند. در این نوشتار با تحدید دایره زمانی بحث، به آسیب‌شناسی و تحلیل شرایط و زمانه مولای متقیان حضرت علی علیه السلام و موانع تحقق حکومت علوی در این دوران-آن‌گونه که در کتاب گرانسنگ نهج البلاغه به تصویر کشیده شده است- خواهیم پرداخت و نشان داده شده است که در دوران حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام دنیاطلبی و بی‌بصیرتی یاران امام و بی‌توجهی آنان به اوامر الهی و توصیه‌های حاکم زمانه، شرایطی را فراهم آورده بود که عملاً تحقق حکومت عدل الهی امکان‌پذیر نبود. این معضلی است که در طول تاریخ بلند حیات بشری و در زمان تمام انبیا و اولیای الهی همواره مانعی اساسی بر سر راه تشکیل حکومت دینی بوده است.

واژگان کلیدی

امام علی علیه السلام، بصیرت و آگاهی، حکومت دینی، سکولاریزم، قوانین الهی.

Email: Hmehrnia@ut.ac.ir

* نویسنده مسئول

این پژوهش در قالب طرح پژوهشی شماره ۳۲۱۳۱۷/۸۷ و با استفاده از اعتبارات پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

مقدمه

یکی از پرسش‌هایی که همواره ذهن بسیاری از مردمان را به خود معطوف کرده، این است که چرا با وجود تلاش‌های مستمر و خستگی‌ناپذیر بسیاری از مصلحان، آزاداندیشان و رهبران دینی و سیاسی عالم برای تشکیل مدینه فاضله یا آرمانشهر افلاطونی، این مهم تحقق و تبلور عینی و خارجی نیافته است؛ و چرا انبیا و اولیای الهی و حتی ائمه معصومین علیهم‌السلام موفق نشده‌اند مأموریت و رسالت خویش را چنانکه باید در این زمینه انجام دهند.

در میان علل و عوامل مختلفی که می‌توان برای این امر برشمرد، یک نکته بیش از دیگر موارد شایان توجه به نظر می‌رسد و آن فقدان قابلیت قابل است، زیرا اگر نتوان همه متفکران و نظریه‌پردازان آرمانشهر افلاطونی نظیر فارابی، مور و کامپانلا را دارای یک برنامه مدون و رسالت راستین الهی در نظر گرفت، دستکم انبیا و اولیای الهی به نحو تام و اتم از عنصر فاعلیت فاعل برخوردار بوده‌اند؛ اما با وجود تلاش‌ها و مجاهدت‌ها و جانسپاری‌های آنان در راه تحقق حکومت عدل الهی در زمین، حاصل نشده یا اگر هم در مقاطعی از تاریخ به وقوع پیوسته، دوام چندانی نیافته است. بنابراین، سخن بر سر قابلیت قابل و آماده نبودن شرایط و مقتضیات زمانه برای تحقق این امر است. یکی از مواردی که زمینه‌ساز و مقدمه تشکیل حکومت عدل الهی می‌شود و بلکه مهم‌ترین عامل، وجود سینه‌هایی لبریز و مالمال از عشق به حق، و دشت‌های خشک و تفتیده‌ای است که حاضر باشند برای هدایت‌پذیری، تعالی و پیشرفت جامعه و در راه تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های دینی خود، جان‌نثاری کنند.

خوشبختانه در طول تاریخ در گوشه و کنار این عالم کم نبوده‌اند آزاداندیشان و روشنفکرانی که برای دستیابی به اهداف و آرمان‌های خود تا پای جان ایستاده‌اند و در راه تحقق آن هر رنج و مشقتی را به جان خریده‌اند. اما چنانچه نیک بنگریم و به بررسی و آسیب‌شناسی «آرمان‌ها و ارزش‌های» آنان بپردازیم، مشاهده خواهیم کرد که بسیاری از این آرمان‌ها، نه ارزش‌های الهی و دینی، که آرمان‌های شخصی و انسانی یا گاهی مادی و

غیرالهی بوده است و این شخصیت‌ها کمتر به فکر دفاع از ارزش‌های دینی و الهی بوده‌اند. اینجاست که متوجه مظلومیت و غربت و تنهایی قائمان به قسط و منادیان الهی و مجریان حکومت عدل علوی خواهیم شد و درخواستیم یافت که چرا فی‌المثل فقط چاه‌های کوفه محرم اسرار مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام بود یا چرا در واقعه کربلا فقط هفتاد و دو پروانه در کنار یک شمع ماندند. و در نهایت چرا نبی مکرم اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام با وجود تلاش‌های خستگی‌ناپذیرشان نتوانستند در دوران حیات پربار خویش حکومت عدل الهی را بر پا کنند و هر بار این مهم به تعویق افتاد.

برای اینکه در این نوشتار دایره پژوهش خود را محدود کنیم و تنها برگه‌ای از دفتر زرین تاریخ حیات سیاسی - اجتماعی انبیای الهی را ورق بزنیم، بهتر آن دیدیم که با نگاه به فرمایش‌های مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام در کتاب گرانسنگ نهج‌البلاغه^۱، از آن یگانه رادمرد تاریخ بشری یاد کنیم^۲ و به بررسی و آسیب‌شناسی این مسئله بپردازیم که چرا با وجود تلاش‌های خستگی‌ناپذیر آن امام همام، برقراری حکومت عدل علوی در زمان حیات مبارک ایشان محقق نشد.

علی علیه السلام، حاکمیت و رهبری

الف) وضعیت عقیدتی - سیاسی، فرهنگی و اجتماعی زمانه امام علیه السلام

چنانکه می‌دانیم، اندیشمندان و مصلحان بزرگ در تاریخ تفکر بشری همواره در صدد اصلاح اوضاع و شرایط نابسامان زمانه بوده‌اند و از همین رو سختی‌های بسیاری را به جان خریدند و در راه تحقق اهداف و آرمان‌های خود متحمل مشقات زیادی شده‌اند. بنابراین،

۱. که به تعبیر جرج جرداق «بیانی است رساتر از هر رسا و پاره‌ای از یک تنزیل، فروتر از کلام خداوندی و فراتر از بیان بشری» (جرداق، ۱۳۹۰، چاپ سیزدهم، ج ۱: ۱۰۵).

۲. کسی که باز به تعبیر جرداق «شهید راه حق، صدای عدالت انسانی و شخصیت یگانه‌ای است که شرق و غرب جهان گذشته و امروز چون او ندیده است. ابرمردی که حتی چیرگی دشمن بر او در تاریخ انسانی، شکستی برای دشمنش به‌شمار آمده است» (همان: ۱۰۶).

ایذا و اذیت انبیا و اولیای الهی توسط یاران و اطرافیان، امری عادی و طبیعی بود و تحمل این ناملایمات، صرفاً به ائمه معصومین علیهم السلام ختم نمی‌شود. برای نمونه، یهودیان سرزمین جلیل در حق عیسی مسیح علیه السلام جفای بسیاری کردند و در نهایت وی را به صلیب آویختند. یا در زمان حیات گرانبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردمان عادی و صحابه پیامبر هر یک به گونه‌ای موجبات ایذا و اذیت ایشان را فراهم کردند و آخرین نمونه آن زمانی بود که آن حضرت در یوم الخمیس تقاضای لوح و قلم کرد تا وصیت کند و مسلمان را از تفرقه و گمراهی نجات دهد، اما اطرافیانش در حالی که می‌دانستند وصیت وی در چه زمینه‌ای خواهد بود، کسی را که به تعبیر قرآن هیچ‌گاه از سر هوا و هوس سخن نمی‌گفت^۱ به هزیان‌گویی متهم کردند و گفتند: «أن الرجل ليهجر» یا «قد غلب عليه الوجد» و سپس به بهانه «حسبنا كتاب الله»^۲، و باز درحالی که بیشتر دینشان آنها را به اطاعت بی‌چون و چرا از رسول خدا در اوامر و نواهی دعوت کرده بود^۳، از انجام دادن دستورات وی تن زدند و مثلاً از ارسال سپاه اسامه بن زید به موته در زمان شدت بیماری آن حضرت خودداری کردند (شرف‌الدین موسوی، ۱۳۸۶: ۴۳۰).

از همین رو، مولای متقیان، حضرت علی نیز چه در دوران خلفای سه‌گانه و چه در دوران خلافت خویش بارها شاهد بدعهدی و بدعت‌ها و انحراف‌های یاران و اطرافیان خود بود و آنان بیشترین ظلم را در حق آن حضرت روا داشتند. پس در این نوشتار به فرازهایی از فرمایشات آن حضرت در نهج البلاغه (که در نکوهش یاران و پیروان خود به دلیل بدعهدی و نافرمانی از آن حضرت و ترک جهاد داد سخن داده است) اشاره خواهیم کرد:

ایشان در یکی از این خطبه‌ها یاران خود را این‌گونه تصویر کرده‌اند: «آنان بیدارانی خفته، شاهدانی غایب، ناظرانی کور، شنوندگانی کر، سخنگویانی لال، بدن‌های حاضر

۱. لا ينطق عن الهوى إن هو وحيٌ بوحى (نجم: ۵).

۲. صحیح البخاری، ج ۱: ۳۲، کتاب العلم.

۳. ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فاتھتوا (حشر: ۷).

بی‌جان، عقولی غایب، دل‌هایی جن‌زده و عاری از مردانگی هستند ... آنان خیانتگران به امانت، اهل فساد و تباهی در سرزمین خویش هستند و نمی‌توان به آنها تکیه کرد و در وقت حاجت بدانها دل خوش داشت» (عاملی، ۱۳۸۷: ۱۲۶).

امام در خطبه ۲۷ پس از شنیدن خبر حمله لشکری از طرف معاویه به شهر انبار و مرگ حسان بن حسان، فرماندار امام در شهر انبار و بهانه‌جویی‌های یارانش در هنگام فرمان جنگ، چنین می‌گوید: «أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا، وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا، وَ قُلْتُ لَكُمْ: اغزوهُم قَبْلَ أَنْ يَغزُوكُمْ، ... فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شَنَنْتُمْ عَلَيَّكُمْ الْغَارَاتِ، وَ مَلَكْتُ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانَ ... تُغزُونَ وَ لَا تَغزُونَ، وَ يُعصِي اللَّهُ وَ تَرْضَوْنَ. فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هَذِهِ حَمَارَةُ الْقَيْظِ، أَمَهَلْنَا يُسْبِخُ عَنَّا الْحَرُّ. وَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هَذِهِ صَبَارَةُ الْقَرِّ، أَمَهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبَرْدُ. كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ ... يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ لَا رِجَالٍ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ! لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ»^۱.

ایشان همچنین پس از برنامه تحکیم و تاخت و تاز ضحاک بن قیس، در خطبه ۲۹ به آنچه در اطراف قلمرو حکومتش به وجود آمد اشاره کردند و ضمن مذمت پیروان، آنها را به ایجاد نظم و صلاح ترغیب فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ! كَلَامُكُمْ يُوهِي الصَّمَّ الصَّلَابَ، وَ فِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ. تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَ كَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حَيْدِي حَيَادٍ... أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ؟ وَ مَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟ ... لِأَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَ لَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَ لَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ»^۲.

۱. یعنی: «بدانید که من شب و روز و نهار و آشکار، شما را به جنگ این قوم دعوت کردم، به شما گفتم که با اینان بجنگید پیش از اینکه با شما بجنگند، به خدا قسم هیچ ملتی در خانه‌اش مورد حمله قرار نگرفت، مگر اینکه ذلیل شد. اما شما مسئولیت جهاد را به یکدیگر حواله کردید و به یاری یکدیگر برنخاستید تا دشمن از هر سو بر شما تاخت، و شهرها را از دست شما گرفت».

۲. یعنی: «ای مردم به‌ظاهر متحد و هماهنگ، و از نظر آرا و آرمان، پراکنده و ناهماهنگ. لاف دلیریتان گویی سنگ‌های سخت را درهم شکنند، اما در عمل چندان سست و ضعیفید که دشمن را علیه شما برانگیزد. در

همچنین در خطبه ۳۹ به هنگام دعوت امام از یارانش به جهاد آمده است: «مُنِيتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ، وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ. لَا أَبَا لَكُمْ، مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ؟ أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ؟ وَ لِأَحِمِّيَّةٍ تُحْمِشُكُمْ؟ ... فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا، وَلَا تَطِيعُونَ لِي أَمْرًا، ... دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ، فَجَرَّجْتُكُمْ جَرَجَةَ الْجَمَلِ الْأَسْرِّ، وَ تَنَاقَلْتُمْ تَنَاقُلَ النَّضْوِ الْأَذْبَرِ»^۱.

باز در خطبه ۹۷ در باب ستم بنی امیه به حضرت می خوانیم: «أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أْبْدَانُهُمُ الْعَائِيَةُ عَنْهُمْ عُقُوبُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمُ الْمُتَبَلِّغِي بِهِمْ أَمْرًا وَهُمْ صَاحِبِكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ نَعْضُونَهُ وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ ...». آن حضرت سپس در ادامه می فرماید: «دلَم می خواهد معاویه با من معاملتی کند، چون صرافی که به دینار و درهم. دو تن از شما را از من بستاند و یک تن از مردان خود را به من دهد».

نیز در خطبه ۱۰۶ و در یکی از روزهای صفین، امام در مورد عهدشکنی یارانش می فرماید: «وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَعْضُبُونَ، وَ أَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَأْفُونَ. وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصُدُّرٌ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، فَمَكَنتُمْ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ، وَالْقَيْئَمَ إِلَيْهِمْ أَرْمَنَتَكُمْ، وَ أَسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ». یعنی: «اینک می بینید عهد خدا شکسته می شود و غضب نمی کنید، در حالی که از شکستن عهد پدرانان بر سر غیرت آمده آن را ننگ می دانید ...».

امام همچنین در خطبه ۱۰۸ در مذمت بنی امیه و فتنه های آنان می فرماید: «ما لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلا أَرْوَاحٍ، وَ أَرْوَاحًا بِلا أَشْبَاحٍ، وَ نُسَاكًا بِلا صَلاَحٍ، وَ تِجَارًا بِلا أَرْبَاحٍ، وَ أَيْقَاطًا نُومًا، وَ شُهُودًا

نشست های تان چنین و چنان گویند و از رزم آوری خود دم زنید، اما هنگامه کارزار، فرار را برقرار برگزینید و کنج عافیت نشینید».

۱. یعنی: «گرفتار مردمی شده ام که دستورم را اطاعت و دعوتم را اجابت نمی کنند. ای بی اصل ها! در یاری پروردگارتان منتظر چه هستید؟ آیا دین ندارید که شما را گرد هم و یا غیرتی که به خشمناز آورد؟ در میان شما به پا خاسته ام و هر چه فریاد می کشم و یآوری می طلبم، سختم را نمی شنوید و از دستورم اطاعت نمی کنید ... شما را به یاری برادرانتان دعوت کردم، همانند شتری که از درد بنالد، آه و ناله سر داده یا همانند حیوانی که پشتش زخم باشد کندی کردید...».

غِيْبًا، وَ نَاطِرَةً عَمِيَاءَ، وَ سَامِعَةً صَمَاءَ، وَ نَاطِقَةً بِكُمَاءَ». یعنی: «چرا شما را پیکرهایی بی‌روح و ارواحی بی‌پیکر می‌بینم؟ عبادت‌کنندگان بی‌صلاح و تجاری بی‌سود؛ بیدارانی بی‌خواب و حاضرانی غایب...؟».

ایشان در ليله‌الهریر و در مورد بحث حکمیت می‌فرمایند: «...وَلَكِنْ بَمَنْ وَ إِلَى مَنْ؟ أُرِيدُ أَنْ أَدَاوِيَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا». یعنی: «من با کمک چه کسی بجنگم و به که اعتماد کنم؟ عجباً من می‌خواهم به وسیله شما بیماری‌ها را مداوا کنم، اما شما خود دردمندید» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱).

و نیز در خطبه ۱۲۳ در مورد فرار یاران آن حضرت از صفین فرمودند: «وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَشِيْشَ الضُّبَابِ، لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا، وَ لَا تَمْنَعُونَ ضَيْمًا. قَدْ خُلِيتُمْ وَ الطَّرِيقَ، فَالْتَّجَاءُ لِلْمُقْتَنَحِمِ، وَ الْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ». یعنی: «گویا می‌بینم که به هنگام فرار از جنگ همه‌می‌کنید همچون صدایی که از سوسماران به هنگام ازدحامشان به‌وجود می‌آید. نه قادر به گفتن حقی هستید و نه قادر به جلوگیری از ظلمی».

امام در خطبه ۱۸۰ در نکوهش اصحاب نافرمانش آه و ناله سر دادند و می‌فرمایند: «أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِيعْ، وَ إِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ، إِنْ أُمِّهَلْتُمْ خُضْتُمْ، وَ إِنْ حُورِبْتُمْ خُرْتُمْ، ... أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ؟ وَ لَا حَمِيَّةً تَشْحَدُكُمْ؟». یا در خطبه قاصعه در مذمت آنان آمده است که: «واعلموا أنكم صرتم بعد الهجرة اعراباً و بعد الموالاة احزاباً. مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ ... أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ، وَأَمْتُمْ أَحْكَامَهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

موارد یادشده، صرفاً خلاصه‌ای بود از شکایت آن حضرت از بی‌وفایی و سست‌عنصری یاران و اطرافیانش، همانها که پس از رحلت نبی مکرم اسلام و در طول حیات مبارک امام، همواره چونان استخوانی در گلو و خاری در چشم وی بودند و آن حضرت برای حفظ دین اسلام ناگزیر به تحملشان بود. از این‌رو با توجه به مجموع فرمایشات آن حضرت در

مورد یارانش (که ما در این نوشتار تنها به بخش‌هایی از آن اشاره کردیم) می‌توان خصوصیات اخلاقی مردمان زمانه و یاران امام را این‌گونه برشمرد:

۱. **بی‌بصیرتی و ناآگاهی به وضعیت زمانه:** در کنار آنچه حضرت در خطبه‌های گرانسنگ نهج‌البلاغه در مذمت یاران خود، به‌ویژه مردم عراق می‌فرمایند، در نظر ایشان عمده‌ترین مشکل این مردم جهالت و نادانی و بی‌بصیرتی آنان نسبت به وضع زمانه بود.^۱ زیرا انسان دارای بصیرت وقتی می‌بیند قرآنی که سراسر نور و رحمت و هادی مؤمنان و تیبان لکل شیء است و هیچ چیزی را فروگذار نکرده^۲؛ معیار عمل و مورد تعقل قرار نگرفته است و مؤمنان، اندک توجهی به اصول و فروع دین ندارند و اوامر و نواهی الهی ترک، و حقوق افتادگان و ضعفا پایمال می‌شود و اساساً کسی حاضر نیست برای انجام دادن فرایض الهی و دفع مظالم قیام کند یا از جان و مال خویش مایه بگذارد؛ آه از نهادش برمی‌خیزد و گریبان خویش چاک می‌کند. حال آنکه بر عکس در میان مردمان عراق آن روزگار به تدریج شاهد این بودیم که سخن‌چینان در نزد خلفا از جاه و مقام برخوردار شدند، فجار و گنهکاران، اهل فتانت و زیرکی قلمداد و ضعفا روزبه‌روز ضعیف‌تر و خوارتر شده بودند (قاسمی منفرد، تهران: ۱۳۸۹). از این‌رو، زمان‌شناسی و بصیرت، از

۱. در این زمینه حدیثی از امام صادق علیه السلام به این مضمون نقل شده است که: «علی العاقل أن یکون عارفاً بزمانه، مقبلاً علی شأنه، و حافظاً للسانه». اصول کافی، ج دوم: ۱۱۶. از همین‌رو، حضرت امام خمینی نیز در پیام خود به حوزه‌های علمیه بر نقش و تأثیر دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد تأکید فرموده‌اند. برای مزید اطلاع، رک: صحیفه نور، ج ۲۱: ۲۸۹.

۲. و چنانکه در روایت ابابصیر از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده در آن تکلیف هر رطب و یابسی مشخص شده است. «ثم قال: یا ابا محمد وان عندنا الجامعة وما یدرهم ما الجامعة؟ قال: قلت: جعلت فداک وما الجامعة؟ قال: صحیفه طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله صلی الله علیه وآله وإملائه من فلق فیه وخط علی بيمينه، فیها کل حلال و حرام وکل شیء یحتاج الناس إلیه حتی الارش فی الخدش و ضرب بیده إلی...».

مهم‌ترین مؤلفه‌های مسلمانی و از شروط لازم برای تشکیل یک حکومت دینی است که متأسفانه در دوران امامت ائمه معصومین علیهم السلام کمتر شاهد آن بودیم.

۱.۱. انحراف‌های عقیدتی، بدعت‌گذاری و فقدان هویت دینی: یکی از عوامل

تأثیرگذار در عدم فهم درست زمانه و بی بصیرتی مردمان، از دست رفتن هویت دینی و رواج انحراف‌های فکری و عقیدتی در جامعه بود که خود معلول غلبه تفکر جاهلی قومی و قبیله‌ای، بدعت‌گذاری، نفاق و دورویی بود.

افزون بر رشادت‌ها و دلاوری‌های حضرت در نبرد با کفار مدینه، تأکید و اصرار آن حضرت بر اجرای احکام و حدود الهی در کوفه و بصره نیز موجبات افزایش این دشمنی‌ها و کینه‌ورزی‌ها را فراهم آورده بود. اما مخالفان و معاندان آن حضرت تنها از میان طبقات عادی جامعه نبودند؛ بلکه شخصیت‌های مطرح دینی و سیاسی، چهره‌های معروف نظامی، و مهم‌تر از همه، خلفای پیشین به دلیل دشمنی با آن حضرت یا انحراف از اسلام، بدعت‌های جدیدی در دین پدید آوردند. برای نمونه، خلیفه دوم، عمر با اعلام ممنوعیت متعه، تغییر اذان، به جماعت خواندن نماز تراویح و نظایر آن، بدعت‌های زیادی را در دین اسلام به وجود آورد و این بدعت‌ها و انحراف‌ها می‌رفت تا رفته رفته حقیقت اسلام را واژگون کند (سلیمانی امیری، ۱۳۹۱: ۶۸ - ۱۶۴).

۲.۱. دنیاگرایی و اشرافی‌گری: پس از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، به دلیل فتوحات

مسلمانان در مناطقی چون عراق، مصر، شام و ایران و همچنین از محل دریافت جزیه و نیز مالیات سالیانه دارالخلافه از عایدات مسلمانان، غنایم و ثروت فراوانی نصیب مسلمانان شد. از این‌رو، افزون بر پرخوری و زیاده‌خواهی‌های خلفا، برخی از نزدیکان و خویشاوندان آنان و همچنین طبقات نظامیان نیز با دریافت عطایای هنگفت، به غارت ثروت مسلمانان پرداختند و از این راه به ثروت کلانی دست یافتند. تا جایی که حضرت علی علیه السلام در مورد یکی از خلفای پیشین می‌فرماید:

«بالآخره سومی به پا خواست. او همانند شتری پرخور و شکم برآمده بود و همی جز جمع‌آوری و خوردن بیت‌المال نداشت. بستگان پدریش به همکاریش برخاستند و چون شتران گرسنه‌ای که در بهاران به علفزار می‌افتند و با ولع عجیبی گیاهان را می‌بلعند، به غارت بیت‌المال پرداختند» (نهج‌البلاغه، خطبه سوم).

افزون بر خلفای پیشین، در مورد برخی از یاران و صحابه پیامبر نیز قضیه به همین وضع و بلکه بدتر بود. برای نمونه بعد از مرگ زبیر از وی پنجاه هزار دینار پول نقد، هزار اسب، هزار بنده و ثروت‌های غیرمنقول فراوان و املاک و مستغلات زیادی در مصر، کوفه و بصره به‌جای مانده بود. یا مثلاً طلحه از مایملک خود روزی هزار دینار درآمد کسب می‌کرد (سلیمانی امیری، ۱۳۹۱: ۳۲-۱۳۱). شمار این افراد در میان ساکنان کوفه و بصره کم نبودند و متأسفانه جامعه زمان حضرت علی علیه السلام به تدریج به وضعیت دوران جاهلیت بازگشته بود و ثروتمندان بر اصحاب دین و قرآن تقدم یافته بودند. این دسته چون سخت شیفته دنیا بودند، وقتی دستشان از بیت‌المال مسلمین کوتاه شد و در حکومت حضرت سهمی برابر با مردمان عادی یافتند، به جمع یاران معاویه پیوستند.^۱ مثلاً قاتل مالک اشتر به طمع معافیت از پرداخت جزیه به معاویه، مالک را مسموم کرد.

۳.۱. رقابت‌های قومی و قبیله‌ای: کینه‌ورزی‌ها و عداوت‌های صحابه و یاران پیامبر نسبت به امیر مؤمنان هرگز تمامی نداشت و زمانی هم که غاصبان خلافت یکی پس از دیگری به راه خویش رفتند^۲ و حاضران به تعبیر مولا چون یال‌های کفتار برای بیعت با امام

۱. عدالت‌ورزی آن حضرت به‌حدی بود که حتی برادرش عقیل نیز در وقت تنگدستی عدالت وی را تحمل نکرد و در میان انصار و مهاجرین برخاست و گفت: «لتجعلنی و أسوداً من سودان المدینه واحداً». برای مزید اطلاع رک: شیخ مفید، الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری و سید محمود زرنندی، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق، ج اول: ۱۵۱.

۲. با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند! تا اینکه خلیفه اول به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد ... روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پرپشت کفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند،

گرد او حلقه زدند، این دسته از کینه‌توزان چاره‌ای جز همراهی با جماعت و توده مردم ندیدند و از این‌رو در صدد برآمدند که به‌صورت مشروط با وی بیعت کنند؛ یعنی به شرط اینکه اموالی را که در زمان خلفای قبلی به‌دست آورده بودند، از آنها باز پس نگیرد، قاتلان عثمان را قصاص و به روش خلفای پیشین عمل کند. اما چون حضرت نپذیرفت، علیه او توطئه کردند و با صف‌آرایی در برابر او به نبرد با وی پرداختند. جالب آنکه این دشمنی‌ها به مردم مدینه ختم نمی‌شد و در میان کوفیان و اهالی بصره نیز تخم عداوت با آن حضرت کاشته شده بود (سلیمانی امیری، ۱۳۹۱: ۱۴۹). مثلاً دسته‌ای از مردم کوفه طرفدار عثمان بودند؛ عده‌ای با علی علیه السلام دشمن بودند و برخی نیز برای معاویه جاسوسی می‌کردند. به‌نحوی که در برخی از منابع آمده است، در شهر کوفه حتی در زمانی که تمایلات علوی شدیدی وجود داشت، بیش از ۲۵ نفر از امام حمایت نکردند و مفضل بن قیس به نقل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که: «به خدا سوگند دوست داشتم در کوفه بیست و پنج نفر مرد باشند که ... چیزی جز حق نگویند» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۱۴-۱۵). به بیان دیگر، آن حضرت خواص با بصیرت خود را از دست داده بود و تنها گروهی از عوام همراه وی بودند که نه یقین انصار را داشتند و نه صبر و ایمان مهاجران را (عاملی، ۱۳۸۷: ۱۰۷). دنیاطلبی یاران او سبب شده بود پس از آنکه این عده در جمل از تقسیم غنایم محروم ماندند و در صفین ماجرای حکمیت را بر حضرت تحمیل کردند، مارقین خوارج را به‌وجود آوردند و سپس بر تکفیر امام اصرار ورزیدند^۱ و در نهایت در حروراء نهروان اتفاق افتاد.

تا آنکه نزدیک بود حسن و حسین علیهماالسلام لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند (نهج‌البلاغه، خطبه سوم، شقشقیه).

۱. البته خوارج تنها به تکفیر امام نپرداختند، بلکه آنان عثمان را به‌دلیل کارهایی که در سال‌های پایانی خدمت خود انجام داد و عایشه را به‌علت اعمال او پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز معاویه را تکفیر می‌کردند.

۴.۱. نفاق و دورویی: در دوران خلافت امام علیه السلام دنیاطلبی و کینه‌ورزی‌های مردم عراق موجب شده بود که آنان چاپلوسی و تملق، دورویی و نفاق را که متأسفانه لباس دیانت نیز بر تن کرده بود، پیشه خود سازند و با تیشه زدن بر ریشه اسلام ناب و ایجاد فتنه و شکاف میان مسلمانان و اختلاط حق و باطل، به مصاف دین آیند؛ کاری که مبارزه با آن کار چندان آسانی نبود:

«اسلام هر وقت با کفر روبه‌رو شده آن را شکست داده و هر وقت با نفاق روبه‌رو شده است، شکست خورده؛ زیرا نفاق از نیروی خود اسلام استفاده می‌کند و بر ضد آن به‌کار می‌رود؛ یعنی لباس اسلام به تن کرده و با آن می‌جنگد» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱۲: ۱۶۶).

و احتمالاً به همین دلیل بوده است که نبی مکرم اسلام نیز فرموده‌اند:
 «من از مؤمن و مشرک بر اتم نمی‌ترسم؛ زیرا مؤمن را خداوند به‌خاطر ایمانش باز می‌دارد و مشرک را به‌خاطر شرکش خوار می‌کند. بلکه من برای شما از کسی می‌ترسم که دلی منافق و زبانی دانا دارد» (سلیمانی امیری، ۱۳۹۱: ۱۸۴).

متأسفانه پس از رحلت نبی مکرم اسلام و به‌ویژه در دوران خلافت حضرت امیر علیه السلام روزه‌روز بر تعداد این منافقان افزوده شد و آنان به دسته‌های مختلفی تقسیم شدند. برخی اصحاب جمل شدند که پس از محرومیت از مناصب دولتی و بیت‌المال در مقابل آن حضرت صف آراستند؛ عده‌ای مخالفان سیاسی او و از بنی‌امیه بودند که صفین را به راه انداختند و دسته‌ای دیگر نیز جُهمال و کج‌اندیشان خوارج بودند که با خروج بر آن حضرت جنگ نهروان را راه انداختند. البته غیر از این سه دسته مخالفان، از جریان اعتزالی به رهبری اشعری^۱ نیز باید نام برد که نه به معارضان سیاسی و نظامی آن حضرت پیوستند و

۱. نقش تخریبی و تفرقه‌افکنانه مذهب اعتزال به‌حدی بود که نبی مکرم اسلام در زمان حیات مبارک خود آن را شر اولین و آخرین نامیدند و امام علی علیه السلام اشعری را مورد لعن و نفرین قرار دادند. البته باید توجه داشت که

آنها را بر حق دانستند و نه به حضرت علی علیه السلام پیوستند و از وی دفاع کردند. آنچه باقی مانده بود، اندک یاران باوفا و صادقی چون مال اشتر، حصین بن منذر، عدی بن حاتم، زید بن صوحان و نظایر آنها بودند که تلاش فراوانی کردند تا به تحقق حکومت علوی کمک کنند (همان: ۹-۳۷). لذا در مجموع می‌توان گفت که در این دوره نه اراده‌ای برای حق‌طلبی وجود داشت، نه بصیرتی برای حق‌بینی و نه گوشی برای حق‌شنوی؛ و آنان به چیزی جز جیفه دنیا نمی‌اندیشیدند.

به‌همین دلیل، امام علیه السلام در خطبه ۵۳ نهج‌البلاغه یکی از اهداف حکومت خود را بازگرداندن دین به جامعه و اصلاح مملکت اسلامی می‌دانند: «فأن هذا الدين كان اسيراً في أيدي الاشرار يُعمل فيه بالهوى و تُطلب به الدنيا». وی همچنین در خطبه سوم اشاره می‌کند که مردم در زمان خلیفه دوم دچار خطا و اشتباه و حیرت و دودلی شدند و از صراط مستقیم دور شده بودند. لذا ضمن گله و شکایت از مردمان زمان خویش و نگرانی از گمراهی و افتراق امت اسلامی، در انجام دادن چنین اصلاحاتی خود را بدون هیچ یار و یآوری و تنها می‌بیند^۱. (میرجلیلی، ۱۳۷۷: ۱۵۷). امام همچنین در خطبه ۲۶ در این زمینه می‌فرماید: «پس نیک اندیشیدم و جوانب کار را از هر سو نگریستم، بدانجا رسیدم که جز خاندانم هیچ یآوری ندارم. پس نخواستم آنان را از دم تیغ اجل بگذرانم، لذا بر خلیدن خار در چشم و خفقان گلوگیر شدن استخوان صبر کردم و بر تلخ‌تر از شرنگ شکیبایی نمودم^۲». اساساً در

خیانت ابوموسی به امام و حکومت علوی وی، به جریان حکمیت (که یک پدیده سیاسی بود) ختم نمی‌شود؛ بلکه موجب انحرافات عقیدتی و فرهنگی زیادی شد که آسیب آن بیشتر از جریان حکمیت بود. یکی از نتایج شوم این اقدام از بین رفتن قیح پیمان شکنی و عصیان در مقابل خلیفه مسلمین بود و پیرو آن به تدریج حدود سی هزار نفر از قراء شام و عراق از جنگ خودداری کردند و اساساً یا کاری به معاویه و حضرت نداشتند، یا سعی می‌کردند میان آن دو حائل و مانع جنگ شوند (سلیمانی امیری، ۱۳۹۱: ۳۱۰).

۱. وطفقت أرتتی بین أن أصول بیدر جذاء، أو أصبر علی طخیه عمیاء، یهرم فیها الکبیر، ویشیب فیها الصغیر.
۲. فَظَنَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ، وَأَغْضَبْتُهُ عَلَى الْقَدَى، وَشَرَبْتُ عَلَى الشَّجَا وَصَبَرْتُ

این شرایط غبارآلود، اوضاع و شرایط به گونه‌ای بود که امام علیه السلام هرگونه اقدامی را بی‌فایده می‌دانستند؛ چرا که معتقد بودند اگرچه لطف و عنایت حضرت حق همیشه شامل حال مؤمنان است، اما «کسی پیروز می‌شود که به هنگام قیام، بال همراهی مردم را با خود داشته باشد»^۱. با این حال امام برای اصلاح امت پیامبر و ارشاد و راهنمایی آنان از هیچ کوششی فروگذار نکردند و چه در زمان خلفای پیشین و چه در زمان خلافت خویش، پیوسته ناصح امین و دلسوزی برای امت اسلامی بودند. در ادامه بحث به مواردی از تلاش‌های امام برای تعالی بخشی آگاهی جامعه و تشکیل حکومت عدل علوی اشاره خواهیم کرد.

ب) کمک‌های فکری امام برای تعالی سطح شعور و آگاهی مردم زمانه

۱. کمک‌های فکری امام به خلفا: اکنون که به اقتضای بحث از اوضاع و احوال زمانه حضرت امیر علیه السلام به نفاق و دورویی در میان یاران آن حضرت پرداختیم، جا دارد که اشاره‌ی گذرایی نیز به کمک‌های فکری آن امام به خلفای پیشین داشته باشیم.

با وجود ظلم و جفای اصحاب پیامبر در حق امام علیه السلام و به تن کردن پیراهن عاریه‌ای خلافت توسط آنان^۲، با این حال امام علیه السلام برای اینکه از انحراف‌های فکری و عقیدتی جامعه اسلامی ممانعت و از دین اسلام پاسداری کنند، هیچ‌گاه از کمک‌های فکری خود به خلفای سه‌گانه دریغ نرزدند و تا جایی که ممکن بود در زمینه‌های نظامی، دینی و اعتقادی به ارشاد آنان می‌پرداختند.^۳ بنابراین مشورت ابوبکر با امام در جنگ با روم، مشورت خلیفه دوم با ایشان در فتح ایران و درباره‌ی سرزمین‌های عراق، میزان دریافت خلیفه از بیت‌المال،

عَلَىٰ أَخْذِ الْكَظْمِ، وَعَلَىٰ أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۵.

۲. أما والله لقد تقمّصها فلانٌ و إنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحا (نهج‌البلاغه، خطبه سوم).

۳. و از همین رو بود که می‌بینیم خلیفه دوم بارها گفته است: «اگر علی نبود هرآینه عمر هلاک می‌شد؛ خدایا مرا با هیچ مشکلی که علی در آنجا نباشد مواجه مساز» (ابن ابی‌الحدید، ج ۱: ۱۸؛ الغدير، ج ۳: ۹۵).

فتح بیت‌المقدس، مصرف جواهر کعبه و باقیمانده بیت‌المال و ... از همین باب بوده است^۱ و ایشان در هیچ زمینه‌ای از نصیحت و خیرخواهی آنان دست برنداشتند؛ تا جایی که این اثر در کتاب تاریخ خود آن حضرت را بهترین مشاور و راهنما برای خلیفه دوم در امور قضایی، دفاعی، علمی و عقیدتی می‌دانند.^۲

۲. رفتار امام با امّ المؤمنین عایشه: همچنین امام همواره حقوق همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به‌ویژه امّ المؤمنین عایشه را محترم می‌شمردند و به نصیحت و خیرخواهی آنان می‌پرداختند. در حالی که او پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مواضع خود روئیه واحد و در نقل روایت از پیامبر نیز صراحت و صداقت لازم را نداشت و اغلب رفتارهای متناقضی از او سر می‌زد. برای نمونه، در قضیه خوارج او با اینکه به کرات از پیامبر اسلام در مذمت دشمنان علی علیه السلام در قضیه خوارج و نیز در مدح امام مطلب شنیده بود تا زمانی که خوارج به تکفیر خودش پرداختند، آن روایات را نقل نکرد و حتی پس از آن نیز به دلیل دشمنی دیرینش با امام صلی الله علیه و آله سعی می‌کرد حتی‌المقدور حقیقت را کتمان کند. نقل است که او حتی پس از شهادت آن حضرت و به شکرانه این واقعه، سجده شکر به جای آورد و غلام خویش را عبدالرحمان نام نهاد و آزاد کرد (عاملی، ۱۳۸۷: ۲۳۸). لذا آن حضرت نه تنها در میان امت اسلامی و صحابه پیامبر تنها و غریب بود، بلکه حتی امّ المؤمنین، همسر پیامبر نیز که بارها شاهد تعریف و تمجید پیامبر صلی الله علیه و آله از فضل ایشان بود، با وی همراه نبود و صحنه‌گردان سیاست‌های طلحه و زبیر شد و بر آن حضرت خروج کرد. لذا وقتی عوام مردم شاهد خروج همسر و برخی از صحابه نزدیک پیامبر بر امام شدند، آن‌ها عدّه قلیل بی‌بصیرت نیز پراکنده شدند و از کنار آن حضرت گریختند و وی را تنها گذاشتند. با

۱. برای مزید اطلاع رک: علی و زمامداران: ۸۸-۱۶۵.

۲. عزالدین ابوالحسن جزری معروف به ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ه ق)، کتاب الکامل فی التاریخ، ترجمه سید حسین روحانی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۰، ج سوم: ۵۵.

این حال امام چگونه می‌توانست حکومت عدل علوی را بنیان نهد و به اصلاح امور مسلمانان پردازد.

۳. امام و خوارج: یکی دیگر از مصایب و بلاهای زمان حضرت امیر و در واقع بلیه عظیم خوارج بودند. آنان گروه افراطی بودند که از اواخر دهه چهارم هجری و اساساً برای احیای سنتی اسلامی به وجود آمدند، اما به دلیل نادانی و فقدان بصیرت و افراط و زیاده‌روی و تفسیر غلط از آیات قرآن در جریان صفین، در نهروان تارومار شدند و بقایای آنها نیز حدود یک و نیم سده بعد - در اواخر حکومت اموی و آغاز شکل‌گیری حکومت عباسی - منقرض شدند. گرچه به تعبیر مرحوم مطهری، روح اندیشه آنان هنوز هم باقی است (۱۳۸۳، ج ۱۴: ۳۰۵).

خوارج کسانی بودند که علی، عثمان و معاویه و اصحاب جمل و تحکیم را جملگی تکفیر می‌کردند. آنان با تفکر شیعی (از این‌رو که خلافت را امری الهی و انتصابی می‌دانستند) و با تفکر اهل سنت (از آنجا که معتقد بودند خلیفه باید تنها از میان قریش باشد) مخالف بودند و می‌گفتند خلافت باید با انتخابات آزاد باشد و طی آن شایسته‌ترین فرد انتخاب شود و هرگاه چنین فردی خلاف مصالح جامعه اسلامی قدم برداشت باید او را عزل کرد و در صورت اصرار بر ادامه خلافت، کافر بوده و حکم وی مرگ است. آنها همچنین عثمان را به این دلیل که از سال ششم خلافت به بعد به خلاف مصالح مسلمین عمل کرد؛ و علی علیه السلام را نیز به دلیل پذیرش حکمیت و توبه نکردن کافر می‌دانستند (مطهری، ۱۳۸۳، ۳۰۵/۲۱).

بنا بر نقل متعدد، خوارج افزون بر ضعف ایمان و عقیده، مرتکب گناهان زیادی از جمله عیاشی و هرزگی، بی‌غیرتی، ترک نماز، شرابخواری، و نظایر آن شدند (عاملی، ۱۳۸۷: ۹۸-۳۸۷). همچنین از دیگر ویژگی‌های خوارج می‌توان به زد و بندهای قبیله‌ای، بدعت در دین، رفاه‌زدگی، و دنیاطلبی (علی و فتنه‌ها، ۱۳۸۷: ۶-۱۹۳) اشاره کرد. در عین حال، چنانکه شهید مطهری توجه داده است:

«زمانی که امام در رأس قدرت بود، نه خوارج را که رعیت وی بودند زندانی کرد، نه شلاقشان زد، و نه سهم آنها از بیت‌المال را قطع کرد. بلکه آنها در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱۶: ۳۱۱).

و حتی امام در مورد ایشان سفارش کرد که:

«لا تقتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فأخطاه کمن طلب الباطل فأدرکه»
(نهج‌البلاغه، خطبه ۶۰).

در مباحث گذشته مختصراً به وضعیت جامعه اسلامی در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم و ملاحظه شد که در آن دوران وضعیت جامعه به لحاظ باورها و اعتقادات دینی و مذهبی و وضعیت سیاسی- اجتماعی به گونه‌ای نبود که تحقق حکومت دینی آن‌گونه که خواست نبی مکرم اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام بود، امکان‌پذیر باشد. همچنین به مواردی از تلاش‌های آن حضرت برای اعتلای سطح فکری جامعه و فراهم کردن شرایط تحقق حکومت دینی اشاره کردیم. در ادامه بحث برای اینکه بتوان با نگرش عام و جامع‌تری به تحلیل و آسیب‌شناسی زمان آن حضرت پردازیم، به دو موضوع محوری دیگر خواهیم پرداخت: یکی وظیفه حاکمان در قبال مردم و دیگری، وظیفه مردم در قبال حاکمان خود.

ج) وظیفه حاکمیت در قبال مردم^۱

۱. سعه صدر: به نظر مولای متقیان، علی علیه السلام یکی از لوازم مدیریت و حاکمیت در جامعه، داشتن سعه صدر، روحیه تساهل و تسامح و پرهیز از شتابزدگی است. از این‌رو، ایشان پیوسته کارگزاران خود را به رعایت انصاف و سعه صدر توصیه کردند و می‌فرمودند «آله الریاسه،

۱. باید توجه داشت که وظایف حاکمان در قبال مردم به این چند مورد خلاصه نمی‌شود و نویسندگان در این نوشتار صرفاً به برخی از مهم‌ترین خصوصیات حاکم اشاره کرده است.

السعه^۱». چرا که در غیر این صورت، والی دچار غلیان احساسات، شتابزدگی و گاهی تصمیم‌گیری ناروا و ناعادلانه خواهد شد و آنچه حضرت در نامه ۵۳ نهج البلاغه نیز می‌فرماید در مورد همین موضوع است: «وایک و العجله بالامور قبل اوانها اوالتساقط فیها عند امکانها، او اللجاجة فیها اذا تنكرت او الوهن عنها اذا استوضحت فضع کل امر موضعه و وقع کل عمل موقعه».

۲. **خوش خلقی:** همچنین آن حضرت والیان خود را به رفق و مدارا با مردم دعوت می‌کنند؛ چرا که حسن خلق و همدلی والیان دینی با مردم، افزون بر اینکه عملی انسانی و مرضی خداوند است، به لحاظ عملی موجب گرایش مردمان به اسلام در یک حکومت دینی و دوام و استمرار بنیان و پایه‌های آن حکومت می‌شود. حسن خلق و رفق و مدارا با مردم در اسلام تا آنجا اهمیت دارد که خداوند به پیامبر خود می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ^۲». از همین رو نیز حضرت علی عليه السلام در نامه ۵۳ نهج البلاغه مالک را به رأفت و مهربانی با مردم توصیه می‌کند «واشعر قلبك الرحمة للرعية، و المحبة لهم، و اللطف بهم، و لا تكوننّ عليهم سبعا ضاريا تغتئم اكلهم».

۳. **مشورت:** یکی دیگر از مسائلی که در مکتب اسلام از جایگاه والایی برخوردار است، مشورت و رایزنی انسان‌ها با همدیگر، به‌ویژه مشورت رهبر جامعه اسلامی با صاحبان خرد در امور مهم کشوری است. اهمیت این مسئله از آن رو اهمیت دارد که خداوند حتی پیامبر خاتم را نیز (که عصاره خلقت و بهانه هستی و صاحب مقام لولاک^۳، و مدینه علم است) به آن سفارش می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^۴».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

۳. یا احمدا! لولایک لما خلقت الافلاک، و لولای علی لما خلقتک، و لولای فاطمه لما خلقتکما. (به نقل از: فاطمه الزهراء بهجة قلب المصطفى، احمد رحمانی همدانی، ترجمه سید حسن افتخارزاده، تهران، انتشارات بدر، ۱۳۷۸: ۱۵).

۴. آل عمران: ۱۵۹.

از این‌رو، کارگزاران جامعه باید روحیه مشورت‌گیری و مشورت‌پذیری را سرلوحه کارهای خود در اداره کشور قرار دهند؛ زیرا انسان در هیچ حالتی از مشاوره و رایزنی با ناصحان و خیرخواهان و اولی‌البصائر بی‌نیاز نیست و «من شاور ذوی العقول، استضاء بالانوار العقول»^۱. یا در حکمت ۱۷۳ می‌فرمایند: «من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ»^۲. با نگاه به سیره عملی امام علیه السلام ملاحظه خواهیم کرد که ایشان هرگز دیدگاه‌های خود را بر دیگران و حتی مخالفان دینی و سیاسی خود تحمیل نمی‌کردند و نمی‌فرمودند: «أنی مؤمراً فاطعاً»^۳.

۴. آزادی بیان و اندیشه، عفو و گذشت: امام علیه السلام هیچ‌گاه همچون معاویه و امثال او کسی را به بیعت با خود مجبور نکردند و قائل به آزادی عمل، بیان و اندیشه بودند و نسبت به پاسداشت حقوق اقلیت‌های دینی نیز سعی وافری داشتند و به دلیل باورهای غلط آنان، هیچ‌یک را از بیت‌المال محروم نکردند یا از قدرالسهم آنان چیزی نکاستند. ایشان در حالی که در اوج قدرت بودند و می‌توانستند دشمنان خود را به سختی تنبیه کنند یا در هم کوبند، عفو و گذشت را پیشه خود کردند و چنانکه در مورد خوارج نیز اشاره شد، به کارگزاران خود عفو و گذشت را سفارش می‌فرمودند: «ولاتتدمن علی عفو ولا تبحجن بعقوبه ولا تسرعن الی بادره». چرا که بارها از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شنیده بود که یکی از برترین اعمال یک مؤمن، گذشت و چشم‌پوشی در هنگام استطاعت بر تنبیه فرد است: «أفضل الأعمال ثلاثة: التواضع عند الدولة و العفو عند القدرة و العطفیة بغير المنة» (بهتاش، ۱۳۸۹: ۳۶). آن حضرت همچنین در حکمت ۱۹۴ در این زمینه می‌فرمایند: «متی اشفی غیظی أذ غضبت؟ أحين اعجز عن الانتقام فيقال لی: لو صبرت؟ ام حين اقدر علیه فيقال لی لو عفوت». یعنی: «چه

۱. غررالحکم و درر الکلم، حدیث ۸۶۳۴.

۲. برای مزید اطلاع رک: مدیریت علوی، ابوطالب خدمتی، علی آقا پیروز، عباس شفیعی، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۴۱.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه سوم.

موقع آتش خشمم را فروبنشانم؟ آیا هنگامی که از انتقام گرفتن ناتوانم و به من گفته می‌شود: اگر صبر می‌کردی تا توانا شوی بهتر بود؟ یا هنگامی که توانایی انتقام دارم و به من گفته می‌شود: اگر عفو کنی بهتر است؟».

به تعبیر جرج جرداق، علی علیه السلام کسی بود که به دلیل عشق به انسانیت و رستگاری و نجات آنها؛ و از فرط ترحم و دلسوزی حتی « در پایان نبرد بر کشته‌های دشمن هم می‌گریست» (جرداق، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

۵. عدالت در مکتب علی علیه السلام: از آن حضرت نقل شده است که «جَمَالُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ فِي الْإِمْرَةِ وَالْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ». یعنی: جمال سیاست و حاکمیت در رعایت عدالت در حکومتداری و گذشت در توانگری است و مادام که در جامعه عدالت برپا نشود، امنیت و رفاه شهروندان به دست نخواهد آمد (غررالاحکم: ۴۷۹۲). یا می‌فرماید: «ما عُمرت البلدان بمثل العدل» (غررالاحکم، ج ۲: ۲۶۴). از این رو، برای نمونه امام در تقسیم بیت‌المال سهم سهل بن حنیف و برده تازه آزاد شده او را از بیت‌المال، سه دینار قرار می‌دهد. زیرا ملاک برتری انسان‌ها از نظر ایشان قوم و نژاد، رنگ پوست، ثروت و نظایر آن نبود (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۹۱). یا چنانکه جرج جرداق در مورد عدالت‌ورزی آن حضرت توجه داده است:

«در روش علی بن ابی‌طالب عرب و عجم به یک اندازه از رفاه و سعادت برخوردار بودند ... او چیزی را به برادر خود نمی‌داد که به بیگانه نداده باشد» (جرداق، ۱۳۹۰: ۱۰۹۱).

و به همین دلیل بوده است که باز جرج جرداق در مورد ایشان می‌گوید:

«آیا از فرمانروایی خبر داری که خود نان سیر نخورد؛ زیرا در کشور او کسانی یافت می‌شد که با شکم گرسنه می‌خوابیدند، و جامه نرم نمی‌پوشید؛ و درهمی را اندوخته خود نساخت و ... و برادر خود را به‌خاطر یک دینار که بدون حق از بیت‌المال طلب می‌کرد، مورد بازخواست قرار داد» (جرداق، ۱۳۹۰: ۹۹).

۶. انسانیت در مکتب علی: در دوران حکومت آن حضرت، یکی از مواردی که بسیار مورد توجه بود، حفظ کرامت و حرمت انسانی و حذف تشریفات غیرانسانی و مناسبات سلطنتی بود. ایشان به کارگزاران حکومتی مؤکداً توصیه کرده بودند که در این زمینه حداکثر هم خود را به‌کار گیرند تا مبدا آبروی مؤمنی خدشه‌دار شود یا سبوعیت و درنده‌خویی در میان آنها به فعلی عادی مبدل شود.^۱ برای نمونه، ایشان در خطبه ۹۳ یکی از خصوصیات بنی‌امیه را نادیده انگاشتن توصیه اسلام به برابری همگان و مساوات اسلامی و نیز تقسیم جامعه به طبقات ارباب و بنده می‌دانند: «ألا و إن أخوفَ الفتن عندی علیکم فتنه بنی‌امیه، فإنها فتنه عمیاء مظلمه ... و لا یزال بلأوهم عنکم حتی یكون إنتصارُ احدکم منهم إلا کالاتنصار العبد من ربّه». یا داستان گشودن گردن‌بند و خلخال زنی غیرمسلمان در شهر انبار که در پناه اسلام بوده است، نمونه دیگری است از توجهات آن حضرت به حفظ امنیت جامعه و کرامت انسانی (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۱۲۲).

۷. قانونگرایی در مکتب علی: چنانکه اشاره شد، حضرت در طول دوران حیات پربار خویش به چیزی جز حاکمیت قوانین و حدود الهی و رضای او نمی‌اندیشید؛ لذا در رعایت قانون و برخورداری از منابع طبیعی و مزایای اجتماعی، میان بیگانه و خویش، سیاه و سفید و ثروتمند و فقیر هیچ تمایزی قائل نمی‌شد و همه را برابر می‌دانست. آن حضرت به‌منظور اجرای حدود الهی، ضمن دقت‌های لازم در گزینش و انتخاب کارگزاران خود، در خفا افرادی را نیز برای بازرسی و تحقیق در امور مسلمانان و رفتار فرمانداران به ولایات مختلف می‌فرستاد و از حال آنان غافل نبود تا مبدا از اجرای حکمی از احکام الهی فروگذار شده و ظلمی بر کسی رفته باشد. مثلاً در نامه خود به پسرعمویش ابن عباس - زمانی که او را به استانداری بصره می‌فرستاد - می‌نویسد: «علیک بتقوی الله و العدل بمن و لیت

۱. یکی از این موارد نامه ۵۳ نهج‌البلاغه است.

علیه و أن تبسط للناس وجهک و توسّع علیهم مجلسک و تسعهم بحلمک. وایاک و الغضب، فأنه طره من الشیطان؛ و ایاک والهوی فأنه یصدک عن سبیل الله» (نهج البلاغه، نامه ۷۶). همچنین در نامه خویش به حارث همدانی می‌فرماید: «احذر الغضب فانه جند عظیم من جنود ابلیس» (نهج البلاغه، نامه ۶۹). در عین حال او در نامه جداگانه‌ای به مردم بصره، اطاعت مردم از فرماندار جدید را به اقامه حدود الهی توسط ابن عباس مشروط دانسته است:

«یا معاشر الناس، قد استخلفت علیکم عبدالله ابن عباس، فاسمعوا له و اطیعوا امره ما أطاع الله و رسوله...» (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۱۹۸).

و باز در نامه ۴۱ نهج البلاغه او را به دلیل نسیان و فراموشی عهد خود با حضرت و مردم و روی آوردن به دنیاپرستی شدیداً مؤأخذه و زیادبن ابیه را به قائم‌مقامی وی انتخاب و مجدداً سفارش‌های لازم را به او می‌کنند تا مبدا خیال دست‌اندازی به بیت‌المال مسلمین و تجاوز و تعدی به حقوق مسلمانان به ذهنش خطور یا حدود الهی را فراموش کند.

امام به‌منظور حفظ حکومت و خلافت خود هیچ‌گاه حاضر نشدند از طرق و ابزارهای نادرست استفاده کنند یا با دست و دل بازی در تقسیم بیت‌المال برای خود حامیانی به‌دست آورند. از نظر ایشان، عمل نادرست، فی‌نفسه زشت و منکر است و هیچ توجیهی برای آن نمی‌توان داشت. پس وسیله و هدف هر دو باید مقدس و انسانی باشند و حضرت قائل به جدایی و بینونت میان آنها نبود. از همین‌روی، در حالی‌که در برخی مواقع تاریخی می‌توانست با استفاده از ابزارهای نامطلوب از قبیل تشکیل ائتلاف و توطئه علیه خلفا به بازپس‌گیری ردای خلافت بپردازد، هیچ‌گاه از این روش استفاده نفرمود و بلکه پیوسته سعی می‌کرد آنان را از گمراهی و ضلالت نجات دهد و ناصح امین و خیرخواهی برای آنها باشد و آتش کینه‌ها و انتقادهای نسبت به آنها را فرو نشاند. او در تمام سال‌های حیات مبارک خویش با عدل رفتار کرد و پیوسته ادای امانت الهی و اجرای حدود شرع مقدس اسلام را نصب‌العین خود قرار داده بود.

امام همچنین در قضیه شورا در پاسخ عبدالرحمن بن عوف که از ایشان خواست یا عمل به کتاب خدا و سنت رسول و روش ابوبکر و عمر را بپذیرد و سپس خلیفه مسلمین شود یا حکومت معاویه بر شام را (که پیوسته مسلمانان کوفه و حجاز را تهدید می‌کرد) تحمل کند؛ در حالی که راضی به ابقای حاکمیت معاویه نبود، حاضر نشد شرطی را بپذیرد که واقعاً حاضر به انجام دادن آن نبود و با پذیرش ظاهری شرط نخست، بر تخت خلافت بنشیند و غائله را خاتمه کند، زیرا او اهل ریا و دروغ نبود.

د) وظیفه مردم در قبال حاکمیت

در مبحث پیشین به وظیفه رهبران الهی در قبال مردم اشاره کردیم، در عین حال باید به این نکته مهم و اساسی نیز توجه داشته باشیم که هر یک از شهروندان و تبعه دولت نیز در قبال حکومت‌های خود تکالیف دارند و در قبال گمراهی و عقب‌ماندگی جامعه مسئول هستند. به بیان دیگر، در یک حکومت دینی که حفظ احکام و قوانین الهی از اوجب واجبات است، اگر هر یک از شهروندان احکام الهی را رعایت نکنند و بر عملکرد حاکمان در این زمینه نظارت نداشته باشند و اساساً اوضاع به گونه‌ای باشد که حاکمان در اداره امور سیاسی جامعه خود را رها و مطلق‌العنان فرض کنند، به تدریج جامعه به سوی استبداد و دیکتاتوری پیش خواهند رفت. از این رو لازم است مؤمنان و مسلمانان همیشه هوشیار باشند و با برخورداری از آگاهی و بصیرت دینی و سیاسی، آزادمنشی و عدالت‌خواهی، روحیه استکبارستیزی و حق‌طلبی، ایثار و فداکاری، و همچنین شجاعت جهاد در راه خدا، پشتوانه محکمی برای تحقق آرمان‌های دینی و انقلابی باشند. برای اینکه بهتر با روحیات و خلیات این گونه افراد آشنا شویم، به برخی از خصوصیات و ویژگی‌های یک انسان مؤمن و انقلابی اشاره خواهیم کرد.

۱. لزوم داشتن بصیرت دینی و سیاسی: چنانکه اشاره کردیم، در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام مخاطرات درونی بیشتر از مخاطرات بیرونی (نبرد با امپراتوری روم و ایران) بود و آن حضرت باید برای حل این مشکلات چاره‌ای می‌اندیشیدند. اما آیا آگاه

کردن عالمان متهتک و جاهلان متنسک از جهالتی که گریبان آنها را گرفته بود، کار ساده‌ای بود و می‌شد به راحتی به تفرقه‌افکنی آنان پایان داد؟

افزون بر اینکه از زمان رحلت نبی مکرم اسلام بدعت‌های زیادی در اسلام وارد شده بود و پالودن آنها از ذات و گوهر دین و مبارزه با بدعت‌گذارانی که متأسفانه از عناصر با نفوذ در دستگاه حکومتی بنی‌امیه بودند، کار چندان آسانی نبود؛ در زمان خلافت حضرت علی نیز دشمنان ظاهرالصلاحی یافت می‌شدند که گاهی پیکرهاشان پر از زخم و پیشانی‌هایشان از فرط عبادت و راز و نیاز شبانه پینه بسته بود. پس با توجه به خدمات گذشته و وضع ظاهری آنان، تمییز حق از باطل برای عامه مردم کار بسیار دشواری بود^۱ و تنها افراد دارای بصیرت و اولی‌البصائر از عهده آزمون حق و باطل برآمدند و به دفاع از ارزش‌های دینی پرداختند. حضرت در مورد لزوم داشتن بصیرت، در نامه‌ای به محمدبن ابی‌بکر - زمانی که وی را از فرمانداری مصر عزل و مالک را به جای وی روانه کرده بود - می‌نویسد: «فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّكَ وَأَمْضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۴). همچنین ایشان در خطبه ۸۶ در بیان صفت نیکان و مقام عترت پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «... نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ... قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غَمَارَهُ».

در آسیب‌شناسی علل و بسترهای ضعف بصیرت دینی در زمان حکومت امام علیؑ در مجموع می‌توان به چند عامل اشاره کرد: الف) توسعه فزاینده جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ و در خلال فتوحات خلیفه اول و دوم (عراق، شام، ایران، مصر، شمال آفریقا، حجاز و اردن)؛ ب) عدم توجه خلفای پیشین به امر تعلیم و تربیت و فرهنگ‌سازی و همچنین تحریف باورها و اعتقادات دینی مردم و بدعت در دین؛ ج) ضعف عقیدتی و ایمانی کارگزاران و فرماندهان نظامی خلفای پیشین و انتقامجویی آنان از اهل بیت به دلیل زخم‌هایی که در بدر و احد از آنان خورده بودند؛ د) فقر فکری و فرهنگی و رواج جهل و

۱. کسانی که حقیقتاً مصداق این آیه شریفه‌اند که: «حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا» (جمعه: ۵).

خرافات در میان عامه مردم؛ ه) گرایش عموم مردم به تجمل‌گرایی و رفاه و برخوردار بودن از نعمات مادی و غنایم و حتی زنان و فرزندان سرزمین‌های متصرفه؛ و) وجود روحیه افراط و تفریط و فقدان وحدت رویه و اعتدال در کارها، از دیگر مشکلات حضرت در زمان خلافت ایشان بود.

از این رو می‌توان عوامل مختلفی را ذکر کرد که در انحراف یاران و اطرافیان امام از حق و عدم تحقق حکومت علوی دخیل بوده است. تأخیر و تعجیل در پیروی از امام، بی‌بصیرتی، ضعف ایمان، دنیاپرستی، عوام‌زدگی، جمود و تعصب، تحجرگرایی، عدم تسامح و تساهل دینی از این دسته‌اند و لذا حضرت امیر در خطبه ۱۷ نهج‌البلاغه از انحراف این مردمان از دین گله و شکایت کرده‌اند و می‌فرمایند: «إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَالًا وَيَمُوتُونَ ضَلَالًا، لَيْسَ فِيهِمْ سَلْعَةٌ أَبُوْرٌ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ».

۲. ایستادگی در برابر ظالمان و دفاع از حریت و آزادی انسان‌ها: امام علی در نامه

۳۱ نهج‌البلاغه در وصیت خویش به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «ولاتكن عبدًا غيرك و قد جعلك الله حُرًّا»؛ یعنی: انسان آزاد آفریده شده است و نباید عبد و مملوک دیگری باشد. خود آن حضرت نیز در دوران خلافت خویش کسی را به کاری مجبور نمی‌کرد. طه حسین در کتاب «علی علیه السلام و دو فرزند بزرگوارش» در این زمینه می‌گوید: «علی حق آزادی را برای مردم به فراخ‌ترین معنا قائل بود و آنان را بر آنچه نمی‌پسندید، مجبور نمی‌کرد و تنها با فساد و تباهی در زمین و نافرمانی خدا مقابله می‌کرد» (ترجمه احمد آرام، ج ۲: ۱۳۶۳). و نیز جرج جرداق در این زمینه می‌نویسد: «... علی در این زمینه هرگز به زور مادی یا معنوی پناه نبرد؛ زیرا با اصول نظریه او درباره آزادی منافات داشت ... او اکراه و اجبار را نمی‌پذیرفت و حاضر نبود احدی از مردم بدون بصیرت و ایمان به او ببیوندند» (جرداق، ۱۳۹۰: ۳۷-۱۳۶).

۳. نظارت بر رفتار حاکمان: حضرت در نامه خود به مالک اشتر به رعایت حال آنان و

انتقادپذیر بودن والی سفارش کرده است و بهترین نوع حکومت را همان حکومت ولایتیه

می داند که در آن والی، شبان ملت و نماینده خداوند در زمین و امین مردم است و چنانکه مرحوم نایینی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله توجه داده است: «حقیقت واقعیه و لب این سلطنت عبارت است از ولایت بر اقامه وظایف راجعه به نظم؛ و حفظ مملکت از قبیل تولیت آن، نه مالکیت. این نوع سلطنت، البته سلطنتی مجعوله و امانتی است نوعیه ولذا در این مملکت، سلطان را «ولی»، «والی»، «راعی» و «شبان» و ملت را «رعیت» می نامند» (نایینی، ۱۳۸۲: ۷۰ و ۴۴). بنابراین شهریان باید به یاد داشته باشند که آنها صاحب اختیار و مالک رقاب مردم نیستند و مملکت نیز بما فیها مال آنها نیست تا اهل آن را عبید و اماء و بلکه احشام و اغنام (بل هم اذل) بپندارند. در سیاست تملیکیه به تعبیر مرحوم نایینی: «هر که را حاکم به اغراض شخصیه خود وافی و در مقام تحصیل آن فانی دید، مقررش می کند و هر که را منافی یافت، از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته، تبعیدش می کند و یا اعدام و قطعه قطعه کرده به خورد سگانش می دهد و یا گرگان خونخوار را به ریختن خونس ته ریش و به نهب و غارت اموالش وادارشان می کند» (همان: ۴۱).

بنابراین، به نظر حضرت باید این امکان برای شهروندان عادی فراهم شود که در مواقع لزوم و ضرورت، بتوانند بدون هیچ گونه تکلفی، مشکلات و دغدغه های خود را با امرا و سلاطین بیان کنند و از آنها انتظار پاسخگویی داشته باشند. ایشان در خطبه ۲۱۶ در این زمینه می فرمایند: «... فلا تکفوا عن مقاله بحق أو مشوره بعدل، فإنی لست فی نفسی بفوق أن أخطيء... فأنما أنا و أنتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره». به نظر ایشان، هر حکومتی در معرض اشتباه و انحراف است و نباید هیچ زمامدار و کارگزاری را مصون از اشتباه دانست؛ بلکه باید پیوسته از آنان پرسش و آنان را استیضاح کرد تا مبدا به سمت خودرایی و تجاوز و طغیان گرایش پیدا کنند و فعال مایشاء و فاعل مایرید شوند و قدرت آنان را مرعوب

خود کند؛ چرا که «من استبدُّ برأیه زلَّ^۱» و «بئس الاستعداد الاستبداد^۲» یا «من استبدَّ برأیه هلك^۳» (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۲: ۹۱).

نتیجه‌گیری

چنانکه در مباحث گذشته اشاره شد، تشکیل حکومت دینی یکی از مهم‌ترین اهداف بعثت انبیای الهی بوده است و تتمیم و تکمیل مکارم اخلاق، برقراری عدالت فردی و اجتماعی، دعوت به حق، تقرب الی‌الله، نیل به سعادت و رستگاری و نظایر آن که بعضاً از اهداف بعثت پیامبران الهی به‌شمار می‌روند، جملگی ذیل آن معنا و مفهوم می‌یابند. اما سؤال این است که چرا با وجود اینکه هدف خداوند متعال از ارسال رسل و انبیای الهی تشکیل حکومت الهی واحد بوده است، این مهم حاصل نشده و اگر هم در مقطعی از تاریخ توسط برخی از انبیای عظام الهی به‌وقوع پیوسته، دوام چندانی نیافته است. این پرسش درخور تأمل و نیازمند تحلیل و آسیب‌شناسی بنیادین است.

از آنجا که ارائه پاسخ به این پرسش بنیادین (که دستمایه بسیاری از نواندیشان و دگراندیشان مادی و سکولار اسلامی و غربی قرار گرفته است) نیازمند بررسی مبانی فکری و اعتقادی جامعه در بستر تاریخی نسبتاً طولانی بوده و از حوصله این نوشتار خارج است؛ در این مقاله با مبنا قرار دادن کتاب ارزشمند و گرانسنگ نهج‌البلاغه، صرفاً به آسیب‌شناسی و تحلیل شرایط و زمانه حضرت علی علیه السلام پرداخته شد و به اجمال، دلایل عدم توفیق آن امام همام در تشکیل حکومت عدل علوی در زمان حیات پربارشان را بیان کردیم.

چنانکه می‌دانیم، آن حضرت در دوران حیات مبارک خویش صرفاً به‌دنبال اجرای حدود و قوانین الهی و جلب رضای حق بود و در راه نیل جامعه انسانی به آزادی و

۱. شرح غررالحکم، ج ۵: ۱۷۰.

۲. شرح غررالحکم، ج ۳: ۲۵۶.

۳. حکمت‌ها و اندرزها، حکمت ۱۶۱.

آزادگی از هیچ کوششی فروگذار نکرد و هرگز حاضر نشد برای جیفه بی ارزش دنیا که از نظر او چون آب بینی بز به نظر می‌رسید، از حدود الهی تجاوز کند. از سوی دیگر، مشاهده کردیم که در زمانه آن حضرت، بی‌وفایی و بدعهدی و بی‌بصیرتی یاران و اطرافیان امام شرایطی را فراهم آورده بود که عملاً تحقق حکومت دینی امکان‌پذیر نبود. یاران و اطرافیان امام در این دوران، چنان گرفتار عواطف و احساسات قومی و مذهبی و تعلقات مادی شده بودند که امیدی به اصلاح آنان نبود. به تعبیر دقیق‌تر، آنان دیگر نه گوشه‌ای برای شنیدن حق و نه چشمی برای دیدن آن داشتند و هرگز حاضر نبودند برای جلب رضای حق، در راه او ایثار و فداکاری کنند و از جان، مال، فرزند و عیال خویش بگذرند. گویا آنها اصلاً نشنیده بودند که «إنما اموالکم و اولادکم فتنه^۱». از سوی دیگر، آن عده افراد با بصیرت و آگاه و مریدان وفادار اندکی که در کنار آن حضرت بودند نیز به تدریج از میان برداشته شدند و او را یار و یاورى نماند. بنابراین، در چنین اوضاع و احوالی، امام علیه السلام تنها و بی‌یاور حق داشت که سر در چاه‌های کوفه کند و درد دل با آنها بگوید.

البته این وضعیت و شرایط تنها مختص دوران امام علی علیه السلام نبود؛ بلکه در دوران حیات پربار سایر ائمه معصومین علیهم السلام و نیز در طول تاریخ و دوران حیات انبیای عظام الهی نیز چنین بوده است و پیوسته حزب الشیطان موانعی را بر سر راه آنان نهاده و مانع از تشکیل حکومت عدل الهی شده است. آنان کار را به جایی رسانده‌اند که اینک عده‌ای از همان دنیاطلبان و دین‌گريزان، عدم‌الوجدان را دلیل بر نبود رابطه میان دین و دولت می‌دانند و از لزوم به حاشیه راندن دین و گرایش به یک زندگی مادی و سکولار دم می‌زنند. غافل از اینکه آن خدایی که خالق بشر و حیات‌بخش اوست، بهتر از او راه سعادت و نجات او را می‌داند و برای زندگی دنیوی و اخروی انسان دستورالعمل‌های اساسی دارد.

منابع

قرآن کریم.

نهج‌البلاغه.

۱. قاسمی منفرد، مهدی (۱۳۸۹). *آسیب‌شناسی زمان در نهج‌البلاغه*، انتشارات فرهنگ مکتوب، تهران.
۲. مرتضی عاملی، سید جعفر (۱۳۸۷). *امام علی و خوارج*، ترجمه محمد سپهری، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ چهارم.
۳. جرداق، جرج (۱۳۹۰). *امام علی، صدای عدالت انسانی*، ترجمه سید هادی خسروشاهی، انتشارات امام عصر، قم، چاپ ۱۳، جلد ۱.
۴. بهتاش، یدالله (۱۳۸۹). *صحیفه رستگاری*، احادیث قدسی و چهارده معصوم و انبیاء، انتشارات سبحان.
۵. دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۸۲). *جمال دولت محمود*، انتشارات دریا، قم.
۶. الزین، حسن (۱۳۸۶). *حکومت امام علی علیه السلام*، ترجمه امیر سلیمانی رحیمی، چاپ انتشارات آستان قدس رضوی.
۷. شرف‌الدین موسوی، سید عبدالحسین (۱۳۸۶). *المراجعات*، ترجمه محمد جعفر امامی، چلپ و نشر بین‌الملل، تهران.
۸. ابن بابویه، محمدبن علی (۱۳۶۲). *صفات الشیعه*، انتشارات اعلمی، تهران.
۹. میرجلیلی، علی محمد (۱۳۷۷). *علی و زمامداران*، انتشارات عصر ظهور، قم.
۱۰. بی‌نا (۱۳۸۷). *علی علیه السلام و فتنه‌ها*، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت.
۱۱. سلیمانی امیری، جواد (۱۳۹۱). *عدالت در گرداب*، جریان‌شناسی تحلیلی حکومت علوی، مؤسسه اشراق حکمت اسلامی، قم.
۱۲. غروی نایینی، میرزا محمد حسین (۱۳۸۲). *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله*، تصحیح و تحقیق سید جواد ورعی، قم، بوستان کتاب.

۱۳. رحمانی همدانی، احمد (۱۳۷۸). *فاطمه الزهراء بهجة قلب المصطفى*، ترجمه سید حسن افتخارزاده، تهران، انتشارات بدر.
۱۴. خدمتی، ابوطالب و علی آقا پیروز و شفيعی، عباس (۱۳۸۴). *مدیریت علوی*، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم.
۱۵. مطهری، مرتضی (۱۳۸۳). *مجموعه آثار*، جلد ۲۱، انتشارات صدرا، قم، چاپ دوم.
۱۶. بی‌نا (۱۳۸۷). *مجله حکومت اسلامی*، سال سیزدهم، شماره چهارم، زمستان، شماره ۵۰.